

تأملی در کودتای ۱۲۹۹

سید مصطفی تقوی

taghavi@iichs.org

پس از آنکه همه راههای توفیق به روی قرارداد ۱۹۱۹ بسته شد و همه کوششهای دولت بریتانیا در این باره با ناکامی روبه‌رو شد و نیروهای نظامی آن دولت هم می‌بایست در بهار ۱۳۰۰ش ایران را ترک می‌کردند، در میان سیاستگذاران انگلیس دو طرح دیگر برای تأمین موقعیت و منافع بریتانیا در ایران مطرح شد. یکی رها ساختن شمال ایران و «تأسیس فدراسیون جنوب» و دیگری، تأسیس دولت مقتدر مرکزی از طریق کودتا بود. جی.پی. چرچیل و سر پرسى کاکس از طرح اول حمایت می‌کردند، اما این طرح با مخالفت دفتر هند و وزارت خزانه‌داری که حاضر به تأمین هزینه آن نبود روبه‌رو شد و بدین ترتیب، جناح وزارت جنگ که از طرح دوم حمایت می‌کرد موفق شد نظر خود را به اجرا بگذارد. اکنون که طرح کودتا و ایجاد دولت مرکزی مقتدر به عنوان آخرین چاره در دستور کار قرار گرفت، باید همه تجربیاتی را که از شکست قرارداد به دست آمده بود، در اجرای کودتا به کار بسته می‌شد. مهم‌ترین درسی که استعمار انگلیس از مبارزات مردم و شکست قرارداد گرفت این بود که دیگر دوران سلطه مستقیم به سر رسیده است و از رجال وابسته به حاکمیت موجود کاری ساخته نیست. انگلیس همچنین دریافت که هر شخصی و هر اقدامی که در مظان وابستگی به انگلیس قرار گیرد، محکوم به شکست است. بنابراین، با توجه به تمام نکاتی که گفته شد، دولت کودتا باید ویژگیهای زیر را داشته باشد تا امکان موفقیت داشته باشد:

– دولت کودتا باید خود را نوگرا، انقلابی و در عین حال ضد کمونیسم وانمود کند تا بتواند مدعی پاسخگویی به نیاز عمومی جامعه شود، مدافع باورهای دینی و ملی مردم جلوه کند، با چهره‌هایی تازه، خود را از هیئت حاکمه آن روز جدا نشان داده افکار

عمومی را به خود امیدوار سازد.

– دولت کودتا برای اینکه به سرنوشت دولتهای قبل از خود گرفتار نشود باید تولدش طبیعی جلوه نماید، برای افکار عمومی توجیه‌پذیر باشد، از هرگونه شائبه وابستگی به بریتانیا به دور بوده مستقل بنماید.

– دولت کودتا در عین ضد کمونیسم بودن، نباید برای دولت شوروی تحریک‌برانگیز باشد. بنابراین نباید دولتی صرفاً نظامی و تهدیدکننده همسایگان تلقی شود. برای تحقق این طرح با ویژگیهای فوق، سیاست‌گزاران انگلیس اقدامات خود را در محورهای زیر سازماندهی کردند:

– زمینه‌سازی لازم برای کودتا

– شناسایی رهبران کودتا

– سازماندهی و اجرای کودتا

زمینه‌سازی

انگلیسیها، برخلاف موارد پیشین که معمولاً درباره نامزدهای ریاست دولت با شاه به گفت و گو می‌نشستند و به گونه‌ای با هم به توافق می‌رسیدند، درباره کودتا و مجریان آن نخواستند هیچکدام از رجال ایران و حتی شخص شاه در جریان امور آن قرار گیرد. اگرچه نرمن در دیدار با احمدشاه موافقت او را برای روی کار آوردن یک دولت مقتدر کسب کرده بود،^۱ اما آنها می‌دانستند که ممکن است شاه با افرادی که آنان برای رهبری دولت جدید در نظر گرفته‌اند موافقت نکند و با بحران مواجه بشوند. از این رو، تصمیم گرفتند طوری اقدام کنند که فرصت هرگونه چانه‌زنی سیاسی را از شاه و رجال سیاسی کشور بگیرند و آنان را در برابر عمل انجام شده‌ای قرار دهند که جز پذیرش آن چاره‌ای نداشته باشند. آنچه به واقعه سوم اسفند ۱۲۹۹ ماهیت کودتایی می‌بخشد همین نحوه عمل سیاستمداران انگلیس است و اگر غیر از این بود، حداکثر، دولتی تحمیلی مانند دولتهای پیشین تلقی می‌شد. به هر حال، وقوع کودتا و پذیرش آن، نیازمند ایجاد زمینه ذهنی مناسب در جامعه بود.

اوضاع عمومی جامعه ایران در آستانه کودتا در وضعیت مطلوبی نبود و زمینه‌های لازم برای پذیرش یک دگرگونی را نیز داشت. بر اثر تندرویهای بی‌حساب، ضعف

1. British Documents on foreign affairs, vol. 14, 421, Norman to Curzon, Jan. 15, 1921.



۷

آیت‌الله سید حسن مدرس [۱۷۹-۲۸۷م]

مدیریت و نداشتن برنامه‌های کاربردی برای اداره کشور، از انقلاب مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹، ۵۱ بار هیئت دولت تغییر کرد. مداخله روس و انگلیس در امور کشور، که از آغاز سلطنت قاجاریه شروع شده بود، همواره روزافزون بود و به ویژه در دوران جنگ جهانی اول به اشغال کشور و حضور نظامی آنان انجامید و بی‌ثباتی سیاسی و نابسامانی اقتصادی را شدت بخشید. به بیان دیگر، جامعه ایران ثمره آزادی‌ای را که مشروطه‌خواهان سکولار ادعای آن را داشتند، دید و اکنون خواهان نظم و امنیت و پیشرفت کشور بود. اما طبیعی است که این را از رجال اصیل خود می‌خواست و نه از دولتهای بیگانه. در چنین فضایی، نخبگان سیاسی کشور به شیوه‌های گوناگون به این

بحران پاسخ می‌دادند. صرف‌نظر از رجالی که همواره در همه امور کشور منتظر تصمیم دولت انگلیس بودند، تعدادی در پی نیروی سومی بودند و در این راستا از دولت آلمان تمجید می‌کردند.^۲ نهضت‌هایی که در شمال به رهبری میرزا کوچک‌خان و در تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی رخ دادند نیز گونه دیگری از واکنش در برابر این بحران بودند. گروه دیگری از قبیل آیت‌الله مدرس و چند تن از رجال ملی به اصلاحات تدریجی معتقد بودند و در این راستا می‌کوشیدند. نکته شایان توجه آن است که سند و دلیلی در دست نیست که هیچکدام از این پاسخها در بردارنده خطری برای تمامیت ارضی و استقلال ایران بوده باشند تا خود آنها و یا بزرگنمایی آنها توجیه‌کننده کودتا باشد.^۳ اما دولت انگلیس، به طور مستقیم و غیرمستقیم، می‌کوشید از هر گونه اقدام بومی و ملی برای اصلاح امور و به جریان افتادن فرایند رشد و توسعه به دست نیروهای اصیل جامعه جلوگیری کند تا سرانجام بتواند مفاد قرارداد را در قالب کودتا به عنوان پاسخ نابسامانیها بر جامعه تحمیل کند. البته آن دولت با شناختی که از رجال ایران و گرایشهای سیاسی آنها داشت، می‌دانست که در جریان کودتا و تأسیس یک دیکتاتوری نظامی، از همکاری بخش قابل توجهی از مشروطه‌خواهان نیز بهره‌مند خواهد شد.

بزرگنمایی و خامت اوضاع کشور و ایجاد رعب و وحشت در دل شاه و رجال و جامعه، کارسازترین حربه بود. سوء استفاده از خطر شوروی برای ایران و بزرگنمایی آن یکی از این دستاویزها بود. دولت روسیه شوروی برای اینکه از خصومت دولت انگلیس و دولتهای انگلیس‌گرای ایرانی نسبت به خود بکاهد و آنان را وادار به نرمش و مسالمت

۲. یحیی آرین‌پور. از صبا تا نینما. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷. ج ۲، صص ۳۳۲-۳۱۷.

۳. چند تن از نویسندگان اوضاع ایران در آستانه کودتا را به گونه‌ای وحشت‌انگیز ترسیم می‌کنند که گویا هیچ راه‌حل اصلاحی در پیش پای ملت ایران وجود نداشت و کودتا، آن هم با همان شیوه و به وسیله همان مجریان، تنها اقدامی بود که ملت ایران می‌بایست انجام می‌داد. در این نوشته‌ها ضمن اینکه کودتا دارای پشتوانه وسیعی در میان طبقات مختلف جامعه وانمود می‌شود، هرگونه اختلاف و اصطکاک میان سران قبایل و عشایر با دولت مرکزی را، که در ساختار سیاسی - اجتماعی آن روز ایران امری طبیعی و معمولی بود، به عنوان ادله و نشانه‌های تلاشی و تجزیه کشور قلمداد می‌نماید. حال آنکه واقعیت امور غیر از این است و به نظر می‌رسد این‌گونه تحلیلها بیش از آنکه به تبیین کودتا بپردازند، توجیه‌کننده آن‌اند. برای آگاهی بیشتر در این باره، از میان نوشته‌های بسیار، برای نمونه رک: سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷. صص ۵-۲۲۴؛ علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین - معین، ۱۳۷۲. صص ۶۰-۵۹ و ۹۴-۹۳.

در برابر انقلاب شوروی بنماید، حمله به شمال ایران به بهانه تعقیب افسران روسی ضدانقلاب، حمایت از جنگلیها و بلشویکهای شمال و تبلیغ این مسئله که ایران آماده انقلاب کمونیستی است را در دستور کار خود قرار داد.^۴ بنابراین، در حالی که روسها از ترویج این دیدگاه، که جامعه ایران آماده پذیرش مرام آنهاست ناراضی نبودند، انگلیسیها هم از گسترش آن بهره‌برداری سیاسی می‌کردند. این در حالی بود که در همین مقطع تاریخی، اگرچه برخی از کمونیستهای روسیه بر این باور بودند که باید برای به راه انداختن یک انقلاب کمونیستی تلاش کرد، اما دیدگاه غالب و در عین حال رسمی که از طرف لنین و دیگر رهبران انقلاب شوروی پیگیری و اجرا می‌شد این بود که در شرق و از جمله در ایران، کمونیستهای محلی وظیفه دارند که، به جای مبارزه مستقیم برای کسب قدرت، از نهضت‌های ملی بورژوا - دمکراتیک حمایت کنند.^۵ ارائه این دیدگاه از سوی لنین بدان علت بود که وی اصولاً تحقق انقلاب کمونیستی در این کشورها را غیرعملی می‌دید. به همین علت، رهبران شوروی هیچ تعهد ایدئولوژیکی برای حمله به تهران و استقرار حکومت کمونیستی در ایران احساس نمی‌کردند. در همین زمان، در بریتانیا هم، اگرچه دو جناح وزارت امور خارجه و وزارت جنگ بر خطر حمله شوروی به ایران تأکید داشتند و تنها اختلافشان بر سر آن بود که وزارت جنگ خواهان فراخوانی نیروهای نظامی انگلیس از ایران بود و وزارت خارجه خواهان باقی ماندن آن نیروها در ایران برای دفاع از منافع بریتانیا بود، اما سیر حوادث نشان داد که آنان به این نتیجه رسیدند که «خلق و خوی ایرانی مستعد ویروس بلشویسم» نیست،^۶ و بنابر این، خطر حمله شوروی که اگرچه نباید از آن غافل ماند، اما جدی نیست. با وجود این، از القاء خطر حمله شوروی و بلشویکها به شاه و رجال ایران و بزرگنمایی این خطر دریغ نداشتند.

برای بیشتر وخیم نشان دادن اوضاع کشور، اقدام پیش‌بینی نشده دیگری از سوی بانک شاهنشاهی صورت گرفت.^۷ این بانک در همین ایام به طور ناگهانی اعلام کرد که

۴. پیتز آوری. تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه. ج ۲. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، بی‌نا، ۱۳۶۹. ج ۱، صص ۴۱۳ و ۴۲۲.

۵. هوشنگ صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹. ص ۱۶۶. ۶. همان، ص ۱۶۱.

۷. این بانک که در سال ۱۲۶۸ ه.ش تأسیس شده بود و نزدیک به چهل سال، با اینکه مرکزش در خارج، مالکیت و مدیرانش خارجی و تابع مقررات خزانه‌داری دولت انگلیس بود، نه تنها بانک بازرگانی عمده کشور بود،

همه شعبه‌های خود در ایران و تهران را جمع می‌کند و از سپرده‌گذاران خواست تا نسبت به دریافت وجوه خود اقدام کنند. در پی آن شایع کردند که اتباع خارجی از ایران خارج خواهند شد.^۸ پیام این اقدامات و شایعات به جامعه ایرانی آن بود که خطر جدی است، بحران کشور به اوج رسیده و زندگی در آن غیرممکن است. برای تکمیل این جوسازی، در سطح جامعه و شهرها نیز آشوبها و اقدامات مشکوکی انجام می‌گرفت. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: «در این موقع در شهر، آشوبهایی برپا و اجتماعات و هنگامه‌هایی دیده می‌شد که نه مربوط به دمکراتها بود و نه زیر سر اعتدالیون، و معلوم نبود از کجا آب می‌خورد؟!»^۹

اگرچه در همان ایام هم معدودی از نخبگان سیاسی، انگیزه واقعی این‌گونه اقدامات را حدس می‌زدند و، به ویژه با توجه به حسن‌نیتی که دولت شوروی در مذاکره برای انعقاد قرارداد بین دو کشور از خود نشان می‌داد، خطر جدی از ناحیه آن دولت احساس نمی‌کردند، اما تبلیغات و اقدامات ذکر شده، در مجموع، کشور را ناامن و بی‌ثبات جلوه می‌داد، بر وحشت شاه و رجال کشور می‌افزود و افکار عمومی را آماده می‌ساخت تا در برابر آنچه به صورت کودتا در شرف وقوع بود، منفعل بمانند. جوسازیهای دولت انگلیس به گونه‌ای بود که احمدشاه در این ایام همواره در فکر فرار و تغییر پایتخت بود. نامه‌های مبادله شده میان نرمن و کرزن به خوبی مؤید مطالب گفته شده است. نرمن در گزارشی در هفتم ژانویه ۱۹۲۱/۱۷ دی ۱۲۹۹، برای لرد کرزن می‌نویسد:

شاه، که از شنیدن گزارشهای مربوط به بیرون رفتن اتباع اروپایی و بسته شدن بانک شاهنشاهی انگلیس به شدت غرق وحشت شده است، امروز مجدداً مرا پیش خود خواست و قریب دو ساعت صحبت کرد. معظم‌له کوشید موافقت مرا با نظرش (که

→ بلکه بانک رسمی دولت نیز بود، بانک مرکزی ایران هم به شمار می‌رفت و حق انحصاری صدور اسکناس را هم داشت. بدینگونه، وسیله‌ای بود در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس در ایران. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک:

Geoffrey Jones. The History of the British Bank of the Middle East. Cambridge, Cambridge University Press. 1986.

– حسین محبوبی‌اردکانی. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. ج ۲.

– ع. دانش‌پور. بانک شاهنشاهی و امتیاز. تهران، بی‌نا، ۱۳۲۷.

۸. یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. تهران، عطار - فردوسی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۰۰؛ محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی: انقراض قاجاریه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳. ج ۱، صص ۵۶-۵۵؛ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۳. ج ۱، ص ۱۴۱.

۹. بهار، همان، ص ۵۹.



احمدشاه قاجار و رضاخان سردار سپه به همراه جمعی از رجال و درباریان در یک بازدید [۲۴۱۲-ع]

ترک فوری ایران است) جلب کند و دلیل آورد که این مسافرت، بنا به تشخیص پزشکان، برای معالجه و انجام معاینات طبی در اروپا لازم است و اگر دولت انگلستان با مسافرتش، به عنوان پادشاه ایران، موافقت نکند، حاضر است از مقام سلطنت استعفا بدهد.

... اعلیحضرت از تغییر سیاست ما، که تصمیم گرفته ایم ایران را ترک کنیم، شاکمی نبود و صریحاً اعلام می داشت که از ضرورت های داخلی و بین المللی که باعث یک چنین دگرگونی در سیاست خارجی ما گردیده آگاه است و علل و جهات آن را کاملاً درک می کند؛ ولی، در ضمن، از سرنوشت خود می ترسید که اگر به دست بالشویکها بیفتد، آن وقت تکلیفش چیست؟ شاه عقیده داشت که اگر در تهران بماند به طور حتم به دست بالشویکها کشته خواهد شد.

... خدمت اعلیحضرت عرض کردم که خروج فوری ایشان از ایران، تحت اوضاع کنونی کشور، ابداً صلاح نیست و احتمالاً منجر به سقوط رژیم سلطنتی خواهد شد. وظیفه ایشان در این لحظه حساس نسبت به وطن، ملت، خاندان قاجار، حتی نسبت

به مصالح شخصی خودشان همین است که تا موقعی که جانشان حقیقتاً به خطر نیفتاده از اجرای این فکر، یعنی ترک مملکت، خودداری کنند.^{۱۰}

نرمن در تلگراف دیگری در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱/۵ بهمن ۱۲۹۹ برای کرزن می‌نویسد: ... درست است که شاه را با هزار زحمت راضی کرده‌ایم عجلتاً در تهران بماند و از جایش تکان نخورد، ولی وحشت او به هیچ‌وجه از بین نرفته است ... دلایل عمده ترس شاه عبارتند از:

۱. به عقیده بعضیها، از جمله فرمانده نورپرفورث (ژنرال آیرن‌ساید)، حتی به فرض اینکه پیمان دوستی ایران و شوروی امضا گردد، باز تهاجم بالشویکها به تهران صورت خواهد گرفت....

۲. فرمانده نورپرفورث بر این عقیده است که بلافاصله پس از عقب‌نشینی قوای بریتانیا، و احتمالاً پیش از آن، در ایران انقلاب خواهد شد....

۳. فکر مردم هنوز از این حیث ناراحت است که هیچ نمی‌دانند مهاجمان پس از ورود به تهران چگونه با اهالی پایتخت رفتار خواهند کرد.

۴. عمل بانک شاهی که طبق دستور دریافت شده از لندن (از هیئت مدیره بانک) دستور برچیدن بسیاری از شعبات خود را صادر کرده، توأم با رفتار مشابه سایر مؤسسات تجاری بریتانیا، اعتماد عمومی را کاملاً سلب و این اعتقاد را به ذهن مردم تلقین کرده است که همه چیز از دست رفته و دیگر هیچ روزنه‌ای برای پایتخت باز نیست. رفتار یأس‌آفرین آنها زندگی مالی و اقتصادی کشور را فلج کرده و خطر انقلاب را افزایش داده است.

۵. بدبینی بعضی از اروپائیان شاغل که استقلال ایران را از دست‌رفته تلقی می‌کنند مزید بر علت شده و ترس و وحشت ساکنان تهران را به اوج رسانده است. اغلب این اروپائیان به علت داشتن مناصب حساس در ایران، کاملاً می‌دانند که خطر آنی تهران را تهدید نمی‌کند و با این همه به جای اینکه با نشان دادن متانت و خونسردی اسباب تسکین وحشت مردم گردند، خود وسیله‌ای شده‌اند برای ترس و وحشت اضافی.^{۱۱}

این گزارشها به خوبی روشن می‌کنند که بحران‌سازی و القاء خطر آنی شوروی یا

10. British Documents, op. cit. Doc. 407, Norman to Curzon, Jan. 7, 1921.

11. ibid, Doc. 437, Norman to Curzon, Jan. 25, 1921.

بلشویکهای شمال و تشدید بی‌ثباتی و ناامنی، اقداماتی بودند که به وسیله خود انگلیسیها برنامه‌ریزی می‌شدند؛ همچنین استنباط می‌شود که آنها اگرچه برای زمینه‌سازی کودتا نیازمند بحران‌سازی در ایران و به ویژه در تهران بوده‌اند، اما از اینکه بحران از کنترل خود آنان هم خارج شود، نگران بودند. نرمن این نگرانی را ضمن اعتراف به اینکه آگاهان سیاسی اروپایی مقیم تهران «کاملاً می‌دانند که خطر آبی تهران را تهدید نمی‌کند» و، به بیان دیگر، از بی‌پایه بودن بزرگنمایی خطر شوروی و بلشویک، آگاه‌اند، به کرزن منتقل می‌کند. کرزن هم به گونه‌ای دیگر به این امر اعتراف کرده در پاسخ یکی از تلگرافهای نرمن می‌نویسد:

۱۳

واقعاً نمی‌شود فهمید علت اینکه مردم تهران همه به فکر فرار افتاده‌اند و داروندار خود را جمع می‌کنند چیست. موقعی که خود شاه، که شاید ترس‌ترین فرد در تمام ایران باشد، تصمیم سابق خود را عوض کرده و به ماندن در پایتخت رضا داده است، این همه ترس و وحشت عمومی دیگر برای چیست؟ حال که دولت ایران قراردادی جدید با شورویها بسته یا اینکه در شرف بستن است و بناست حکومتی جدید به زودی در تهران تشکیل شود، برای چه مردم این قدر عجله دارند هر چه زودتر پایتخت کشور خود را ترک کنند؟ اگر حکومت بلشویکی روسیه خیال داشت به ایران حمله کند دیگر برای چه قرارداد می‌بست؟ آیا عجیب نیست که حکومت شوروی از یک طرف با ایران پیمان ببندد و از طرف دیگر به تهران حمله کند؟ چرا مردم با این ترس و وحشت تهران را ترک می‌کنند؟^{۱۲}

این اظهارات کرزن هم به خوبی روشن می‌کنند که بزرگنمایی خطر حمله شورویها و دیگر بحران‌سازیها تنها به منظور زمینه‌سازی برای پذیرش کودتا انجام می‌گرفته است.

شناسایی رهبران کودتا

انگلیسیها همزمان با زمینه‌سازیهای فوق در عرصه اجتماع، و حتی قبل از آن، در نهان به شناسایی رهبران کودتا اقدام کردند. در فرایند فراز و فرود قرارداد ۱۹۱۹، دیپلماتهای انگلیس به تدریج به این نتیجه رسیدند که جامعه ایران آماده دگرگونی‌هایی است که هیئت حاکمه و نوع مدیران آن روز قادر به پاسخگویی آن نبوده و، بنابراین، تحقق بخشیدن اهداف انگلیس به وسیله آنان دشوار است. نرمن این دیدگاه را چنین بیان می‌کند که

12. *ibid.* Doc. 431, Curzon to Norman, Jan. 21, 1921.



انگلیس، با حمایت از این طبقه، در افکار عمومی ایرانیان در جایگاهی قرار گرفت که قبلاً منفورتترین قدرت خارجی یعنی روسیه قرار داشت. او به دستگاه دیپلماسی بریتانیا توصیه می‌کند که باید از الیگارشی حاکم بر ایران فاصله بگیرد؛ زیرا با این کار به مستبدترین عناصر کشور پیوند خورده و اعتماد دیگر دوستان و متحدان طبیعی انگلیس در ایران از دست می‌رود.^{۱۳} نتیجه مستقیم این رویکرد، روکار آوردن مدیرانی بیرون از هیئت حاکمه و الیگارشی موجود، با طرح و شعاری نوین بود. آنان، با توجه به بیش از صد

سال حضور سیاسی خود در ایران، بر روی جریانهای فکری، اصناف و طبقات، گروهها و احزاب و رجال سیاسی کشور مطالعات کافی انجام می‌دادند و در این زمینه‌ها از اطلاعات و شناخت لازم برخوردار بودند. بر پایه همین اطلاعات و با توجه به ویژگیهایی که دولت کودتا می‌بایست دارا باشد - و قبلاً به آنها اشاره شد - انگلیسیها به این نتیجه رسیدند که یکی از افسران قزاق به نام رضاخان میرپنج برای رهبری کودتا مناسب است و روزنامه‌نگاری آشنا به مسائل سیاسی و فرهنگی را نیز برای یاری دادن به وی در زمینه‌های سیاسی - فرهنگی همراه او کردند. اینک، اجمالی از فرایند شناسایی آن دو:

سید ضیاءالدین طباطبایی در سال ۱۳۱۰ ه.ق در شهر شیراز به دنیا آمد. پدر او سیدعلی آقا یزدی از روحانیان یزد و مادر او دختر یکی از تجار دهدشتی ساکن شیراز بود. او دوران کودکی و نوجوانی را در تبریز، یزد و شیراز سپری کرد. نوجوانی او با نهضت مشروطیت همزمان شد. سید از هواداران پرشور مشروطیت بود و برای نشر افکار خود در حالی که بیش از ۱۵ سال نداشت، روزنامه ندای اسلام را در سال ۱۳۲۵ ه.ق در شیراز منتشر کرد. با عزیمت او به تهران در سال ۱۳۲۷ ه.ق، آن روزنامه



هم تعطیل شد؛ او در تهران هم آرام نشست و روزنامه شرق را منتشر کرد. این روزنامه موضع انتقادی شدیدی در برابر مقامهای دولتی داشت و سرانجام در سال ۱۳۲۸ه.ق توقیف شد. سید ضیاء پس از توقیف شرق، روزنامه برق را در سال ۱۳۳۲ه.ق / ۱۲۹۳ه.ش با همان خط‌مشی شرق منتشر کرد که پس از انتشار ۱۳ شماره، این نیز توقیف شد. سید ضیاء پس از آن روزنامه رعد را با همان روش روزنامه‌های پیشین انتشار داد. این روزنامه هم به علت درگیری با تعدادی از رجال سیاسی متوقف و سید ضیاء محترمانه به خارج از کشور تبعید

۱۵

شد. او پس از بازگشت از خارج، دوباره اقدام به انتشار روزنامه رعد کرد. انتشار دوره جدید روزنامه همزمان با دوران جنگ جهانی اول بود. سید ضیاء، ضمن رعایت سبک انتقادی خود، به شدت از متفقین حمایت می‌کرد.^{۱۴} پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، سید ضیاء و روزنامه رعد، جدی‌ترین مدافع و توجیه‌کننده آن بود. وثوق‌الدوله، به علت همگرایی سیاسی و روابط نزدیکی که، بیش از پیش، در جریان قرارداد با سید ضیاء‌الدین پیدا کرد، او را در رأس هیئتی از رجال دولت، برای مذاکره و انعقاد قرارداد بازرگانی با دولت تازه تأسیس آذربایجان قفقاز که به تازگی از روسیه شوروی جدا شده بود، به باکو اعزام کرد. از هنگامی که انگلیس در تصویب و اجرای قرارداد با دشواری روبه‌رو شد، کوشید تا تعداد قابل توجهی از افراد وابسته به خود را در تشکیلاتی غیررسمی سازماندهی کند. این تشکیلات ابتدا به نام کمیته آهن با دستور و حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس و به ریاست حسین خان معتمدگیلانی در اصفهان به وجود آمد و پس از آن به تهران انتقال یافت و سرانجام عملاً ریاست آن در تهران به دست سید

۱۴. محمد صدراشمی. تاریخ جراید و مجلات ایران. ج ۲، اصفهان، کمال، ۱۳۶۳. (چهار جلد در دو مجلد).

ج ۲، صص ۱۱ و ۳۲۰؛ ج ۳، ص ۶۱؛ ج ۴، ص ۲۸۱.

ضیاءالدین طباطبایی افتاد. از آنجا که منزل سید ضیاءالدین در تهران در محل زرگنده واقع بود و نشستهای این کمیته در منزل وی برگزار می‌شد، به کمیته زرگنده مشهور گردید.^{۱۵}

این کمیته به یکی از مراکز مهم سیاستگزاری انگلیس، و به بیان دیگر، به سازمان مهم سیاستمداران انگلوفیل در دوره بحران قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ تبدیل شد. هنگامی که وثوق‌الدوله در اجرای قرارداد ناکام ماند و پیرنیا جای او را گرفت، کمیته زرگنده به فعالیت پنهان خود مشغول بود و با او رابطه جدی برقرار نکرد. اما با جانشین او سپهدار رشتی همکاری و همگرایی بیشتری نشان داد و، به باور برخی، سپهدار به پیشنهاد این کمیته به ریاست وزرا برگزیده شد.^{۱۶} چنانکه خواهیم دید، چند تن از اعضای همین کمیته مهم‌ترین گردانندگان کودتای ۱۲۹۹ شدند که سید ضیاء در رأس آنان قرار داشت. سید ضیاءالدین، با چند سال روزنامه‌نگاری جنجال‌برانگیز، برای محافل سیاسی ایران و مقامهای دولت انگلیس، چهره‌ای شناخته شده بود. مواضع او در مسائل سیاست داخلی و خارجی، به ویژه در جریان جنگ جهانی و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، از او چهره‌ای رادیکال و در عین حال انگلوفیل افراطی ترسیم کرد. به همین علت در دوره حکومت سپهدار به عنوان رابط سفارت انگلیس و دولت سپهدار ایفای نقش می‌کرد. بر پایه این پیشینه طولانی و مطمئن بود که انگلیسیها در ایامی که دولت سپهدار را بر سر کار نگه داشته بودند تا فرصت سازماندهی کودتا را بیابند، چون عامل اصلی کودتا (رضاخان) فردی صرفاً نظامی و فاقد سواد و پایگاه سیاسی - اجتماعی بود،

۱۶

۱۵. افرادی که در این نشستها شرکت می‌کردند عبارت‌اند از: اپیکیان ارمنی، آبکار ارمنی، ماژور اسفندیارخان، حسین‌خان عدل‌الملک، سلطان محمدخان عامری، میرموسی‌خان، میرزا کریم‌خان رشتی، ماژورمسعودخان کیهان، معزز‌الدوله، غفارخان سالارمنصور قزوینی، کلنل کاظم‌خان سیاح، دکتر منوچهرخان، سلطان اسکندرخان و منصور السلطنه، سید محمد تدین نیز از همکاران این کمیته بود. محمود جم (مدبرالملک) و محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء) نیز در بعضی از نشستهای کمیته شرکت می‌کردند. برای آگاهی بیشتر، رک: مکی، تاریخ بیست ساله، همان، ص ۱۸۹؛ و غنی، همان، ص ۱۷۵. بنا به نقل حسین مکی. عباس اسکندری نماینده مردم همدان در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، هنگامی که می‌خواست به مخالفت با محمود جم، که حکیمی او را به عنوان وزیر جنگ معرفی کرده بود، سخن بگوید، اظهار داشت که کمیته آهن [که بعداً به زرگنده تغییر نام یافت] هشت عضو ایرانی و سه عضو خارجی داشت. او ژنرال آیرن‌ساید، کلنل اسمایس و سر والد اسمارت را به عنوان اعضای خارجی کمیته نام برد. رک: مکی، همان، ص ۱۸۹؛ همچنین دولت‌آبادی می‌نویسد که وستداهل فرمانده سوئدی ژاندارمری، پس از آنکه پیرنیا او را از سمت خود برکنار کرد به کمیته زرگنده پیوست. رک: دولت‌آبادی، همان، ص ۱۵۱. ۱۶. دولت‌آبادی، همان، ص ۱۸۰.



سید ضیاءالدین را به عنوان رهبر سیاسی کودتا با او همراه کردند. سید ضیاءالدین، بیش از هر کس دیگر از رجال آن روز، ویژگیهای مورد نیاز انگلیس را دارا بود. قابل اعتماد، غیرنظامی، به ظاهر انقلابی و رادیکال، غیر وابسته به هیئت حاکمه ناکارآمد آن روز و آگاهی از مسائل سیاسی، مهم‌ترین ویژگیهایی بودند که سید ضیاءالدین را بر دیگر نامزدهای احتمالی کودتا و افرادی از قبیل نصرت‌الدوله فیروز ترجیح می‌داد. ظاهراً ارتباط صمیمانه مستر هاوارد کنسول انگلیس در تهران با سید ضیاء و

۱۷

تفر او از نصرت‌الدوله هم یکی از اسباب ترجیح سید ضیاء شد؛^{۱۷} اما قدر مسلم، این تنها عامل گزینش سید ضیاء برای رهبری سیاسی کودتا نبود. بدینگونه سید ضیاءالدین برای همکاری با رضاخان در اجرای کودتای ۱۲۹۹ برگزیده شد. او تا قبل از وقوع کودتا به طور پنهان در این باره به فعالیت سیاسی پرداخت و با افرادی که همکاری با آنها را مفید می‌دانست و به طور عمده در کمیته زرگنده سازمان یافته بودند، به گفت و گو نشست.

همزمان با گزینش سید ضیاءالدین از جانب سفارت انگلیس برای مدیریت سیاسی کودتا، و به تعبیر خودشان رئیس دولت مرتجع مقتدر،^{۱۸} ژنرال آیرنساید نیز، که از چندماه پیش به ایران آمده و مأموریت داشت به بررسی اوضاع و تصمیم‌گیری نهایی برای ایران پس از شکست قرارداد و خروج قوای انگلیس بپردازد، رضاخان میرپنج را برای اجرای کودتا برگزید. برای دستگاههای اطلاعاتی انگلیس که موظف بودند همه امور حوزه جغرافیایی تحت استعمار خود و رجال آن را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی و شناسایی قرار داده و برای هر کدام از آنان پرونده‌ای خاص تنظیم کنند، مطالعه

۱۸. صباحی، همان، ص ۱۷۸.

۱۷. بهار، همان، ص ۶۲.

نیروی قزاق که نیرویی نظامی و تحت مدیریت افسران رقیب یعنی دولت روسیه بود و شناسایی افسران آن، یک نیاز امنیتی جدی محسوب می‌شد. بنابراین، شناسایی افرادی امثال رضاخان حتی از مدتها پیش از کودتای ۱۲۹۹ برای مأموران انگلیسی امری طبیعی بود. البته شناسایی فردی مانند سید ضیاءالدین با شناسایی رضاخان تفاوت داشت. سید ضیاء در عرصه مطبوعات و جامعه و سیاست حضور داشت و در برابر مسائل مختلف داخلی و خارجی موضعگیری می‌کرد و گرایش سیاسی خود را نشان می‌داد. از این رو، شناسایی، ایجاد ارتباط و پیوند دادن او با شبکه هواداران انگلیس در ایران کار دشواری نبود. اما رضاخان چون در یک سازمان منضبط نظامی آن هم زیر فرماندهی افسران دولت رقیب (روسیه) قرار داشت، شناسایی، ایجاد ارتباط و تشخیص گرایش سیاسی، پیوند دادن او با شبکه انگلوفیل، تغذیه فکری و در نهایت آموزش و آماده‌سازی او برای اجرای مأموریت‌های ویژه، کاری دشوار بود. اما به هر صورت این کار انجام گرفت و اکنون فرایند آن به اجمال می‌آید.

رضا در حدود ۱۵ سالگی (۷۲-۱۲۷۱ ه.ش) به خاطر فقر و سختی معیشت و به تشویق دایی‌اش به قزاقخانه پیوست و در مأموریت‌های نظامی متعددی در نقاط مختلف کشور شرکت داشت. در جنگ با رحیم‌خان چلبیانلو در اردبیل تحت فرماندهی جعفرقلی‌خان سردار اسعد بختیاری حضور داشت. در سال ۱۲۹۰ که سالارالدوله می‌خواست حکومت تهران را ساقط کند و برادرش محمدعلی‌شاه را دوباره به سلطنت برساند، او در لشکرکشی‌ای که با فرماندهی فرمانفرما برای مقابله با او انجام گرفت شرکت داشت و به علت انجام وظیفه خوب، به درجه نایب یکمی ارتقا یافت. در سال ۱۲۹۱ به خاطر مهارت در کاربرد شصت تیر به درجه سلطانی نایل آمد و به او رضا شصت تیر هم می‌گفتند. در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریت‌های مکرری داشت. مدتی در مشهد جزو قزاقهای نگهبان بانک استقراضی قرار داشت. در دوران جنگ جهانی اول (۱۲۹۷-۱۲۹۳) در همدان جزو دسته تیراندازان و در سال ۱۲۹۶ فرمانده گردان پیاده هنگ همدان شد. در همین سال کرنسکی رهبر حکومت موقت روسیه، سرهنگ کلرژه را به عنوان فرمانده لشکر قزاق ایران به جای سرلشکر «بارن مایدل» منصوب کرد و سرهنگ استاروسلسکی را برای معاونت او تعیین کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین و حاکم شدن بلشویکها بر روسیه، رهبران این کشور تصمیم گرفتند از صحنه جنگ جهانی کنار بکشند. در پی این انقلاب و تغییر



سرهنگ فیلاترف روسی فرمانده آتریاد (تیپ) تهران و سرهنگ رضاخان در حال آموزش تیراندازی
به نیروهای قزاق [۶۷۲-ع]

مواضع حکومت جدید آن در سیاست خارجی، انگلیسیها به اضطراب افتادند که نیروی قزاق، که تا این هنگام به عنوان عامل اجرای سیاستهای روسیه تزاری در ایران ایفای نقش می‌کرد، مبادا به ابزاری در دست حکومت انقلابی تبدیل شود و منافع آنان را در ایران به خطر بیندازد. به همین علت برای بیرون آوردن لشکر قزاق از چنگ روسها و تسلط بر آن به چاره‌اندیشی افتادند. ملک‌الشعراء بهار در این باره می‌نویسد:

انگلیسیها که می‌خواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند، از بیم اینکه مبادا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده و دامنه انقلاب به ایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود، صلاح دیدند هر طور شده سرهنگ کلرزه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار دارند. برای انجام این منظور با سرهنگ استاروسلسکی، معاون فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت، مذاکره کردند و او صلاح کار را چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود

او به جای سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق ایران بشود.^{۱۹}

افسری که برای کمک به استاروسلسکی در نظر گرفته شد سرهنگ فیلارتف فرمانده هنگ همدان لشکر قزاق بود. رضاخان در این ایام زیر نظر فیلارتف بود و فیلارتف او را در جریان برانداختن کلرژه به کار گرفت. نیروهای تحت فرماندهی فیلارتف به محاصره محل اقامت کلرژه پرداختند. بهار می نویسد:

سرهنگ فیلارتف به من گفت چند بار به سرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمی‌تواند بیرون برود. در اطاق را بازکن و داخل شو و او تردید داشت و می‌ترسید و در فکرم کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی می‌کند. سرهنگ فیلارتف در را باز کرده به درون دفتر سرهنگ کلرژه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را به درون خوانده او هم ناچار به اطاق رفته است.^{۲۰}

بدینگونه فیلارتف وارد اتاق کلرژه شد و او را مجبور به استعفا کرد. آنگاه با تلفن استاروسلسکی را از نتیجه اقدام خود آگاه کرده و او را دعوت کرد تا در آنجا حضور یافته و فرماندهی لشکر قزاق را به عهده بگیرد.^{۲۱} بنابراین، برکناری کلرژه طرح انگلیسیها بود که با همکاری فرماندهان ارشد روسی قزاق به اجرا درآمد. رضاخان به عنوان یک فرمانده جزء در این طرح و تصمیم نقشی نداشت و تنها مجری فرمان آنها بود، آن هم با آن شجاعتی! که فیلارتف از آن سخن گفت. در آن تاریخ، روزنامه‌هایی که به شرح واقعه برکناری کلرژه پرداختند حتی نامی از رضاخان به عنوان یکی از مجریان آن واقعه هم به میان نیاوردند.^{۲۲} و این نشان می‌دهد که مدعای تاریخ‌نگاری متأثر از رژیم پهلوی، که از واقعه برکناری کلرژه به عنوان کودتای اول رضاخان نام می‌برند،^{۲۳} و برای او در آن واقعه، «نقشی مهم، اگر نه قطعی»،^{۲۴} ادعا می‌کنند، به دور از واقعیت است. اما نباید از دیده به دور داشت که گزینش رضاخان برای اجرای بخشی از این طرح و ایفای نقشی هر چند جزئی، نمی‌تواند تصادفی باشد و حاکی از این است که انگلیسیها از رضاخان شناخت قبلی داشته‌اند و این واقعه سرآغاز شناسائی‌شان نبود. افرادی مانند سردار محیی، که عضو

۲۰

۱۹. بهار، همان، ص ۷۵. ۲۰. همان، ص ۷۶. ۲۱. همان، ص ۷۷.
۲۲. روزنامه نوبهار، س ۶، ش ۹۹، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۳۶، ص ۲. ۲۳. بهار، همان، صص ۷۷-۷۴.
۲۴. غنی، همان، صص ۹-۱۸۸.



شبکه سرّی جامع آدمیت^{۲۵} بود و برادر او میرزا کریم خان رشتی که از مهره‌های مهم انگلیس در ایران بود، از سالها قبل رضاخان را می‌شناختند و میرزا کریم خان واسطه ارتباط اردشیرجی با رضاخان بود.^{۲۶} رضاخان نیز از مدتها پیش با برخی از صاحبمنصبان انگلیسی در ارتباط بود. بهار در این باره می‌نویسد:

هرچند من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سید ضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه‌ای از آن را نگاشتیم و بنابه روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار

استاروسلسکی روسی به مشارالیه، در ضمن شکوه از دسایس انگلیسیها بر ضد خودش، گفته است که: هر شب این صاحبمنصب [رضاخان] بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسیها می‌رود و تا سحر و یا پاسی از شب آنجا می‌ماند.^{۲۷}

۲۱

افزون بر این، کالدول سفیر آمریکا در گزارش مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱ / ۱۲ فروردین ۱۳۰۰ خود می‌نویسد:

رضاخان میرپنج که فرماندهی قزاقها را به دست گرفته است در میسیون انگلیس و ایران [مربوط به قرارداد ۱۹۱۹] خدمت می‌کرد و عملاً جاسوس رئیس میسیون بود و در ماههای گذشته با انگلیسیها در قزوین همکاری می‌کرد.^{۲۸}

همچنین اردشیرجی در وصیتنامه خود می‌نویسد که در اکتبر ۱۹۱۷ / مهر ۱۲۹۶، یعنی چند ماه پیش از واقعه عزل کلرژه و سه سال و اندی پیش از کودتای ۱۲۹۹، نخستین دیدار خود را با رضاخان انجام داد و از آن پس آن دیدارها همواره ادامه داشته

۲۵. برای آگاهی بیشتر درباره این شبکه فراماسونری، رک: اسماعیل رائین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران، بی‌نا، ۱۳۴۷. ج ۱، صص ۶۹۱-۶۲۹.

۲۶. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰. ج ۲، ص ۸۶.

۲۷. بهار، همان، ص ۱۸۹. ۲۸. غنی، همان، ص ۲۰۷.

است. این بیان اردشیرجی ادعای استاروسلسکی را به خوبی تأیید می‌کند. اردشیرجی یک هندی ایرانی تبار زردشتی بود که خود و پدرش در دستگاه امپراطوری استعمار بریتانیا در هند خدمت می‌کردند. او در سال ۱۸۹۳ / ۱۲۷۲ ه.ش از طرف نایب‌السلطنه هند با مقام مستشاری سیاسی عازم تهران شد و از این تاریخ به مدت ۴۰ سال در ایران برای استعمار انگلیس جاسوسی می‌کرد. غیر از مأموریت سیاسی رسمی، او درباره مأموریت‌های دیگر خود می‌گوید:

مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده...وظایف دیگر من این بود که نایب‌السلطنه و حکومت را از اوضاع ایران مطلع و آگاه گردانم.^{۲۹}

او در مدت طولانی حضور خود در ایران در مهم‌ترین مسائل کشور نقش مؤثر داشته و خود او این واقعیت را چنین اذعان می‌کند:

در پاییز ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن را نمی‌کردم که به استثنای مدتی را که در مسافرت‌های خارج به سر بردم بقیه عمرم را در ایران خواهم گذرانم و در جریانات سیاسی این کشور نه به عنوان یک نفر ناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروز، پس از سپری شدن سی و هشت سال، با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل، من جمله نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی، [تا] آنجا که در قوه داشتیم در تحریک و تقویت روح ایران‌دوستی در ایرانیان کوشیدم.

۲۲

اردشیرجی در همین وصیتنامه آشنایی رسمی خود با رضاخان را چنین شرح

می‌دهد:

در اکتبر ۱۹۱۷ [مهر ۱۲۹۶] بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده پیربازار بین رشت و طالش صورت گرفت... از مدتها قبل، من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیه آنچه به من داده شده بود در کلمات «بی‌باک،

۲۹. تصویر وصیتنامه در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران تحت شماره ۴۷۳۰۷ الی ۴۷۳۲۵ موجود است. این سند از ارزش تاریخی و سیاسی بسیاری برخوردار است و علاوه بر نکاتی که در این نوشته از آن ذکر کردیم، نکات مهم دیگری را نیز می‌توان در آن یافت.



۲۳

احمدشاه قاجار و محمدحسن میرزا قاجار به اتفاق استاروسلسکی و عده‌ای از رجال روسی و ایرانی [۲۳۹۱-ع]

تودار، مصمم» خلاصه شده و همچنین اضافه شده بود که افراد و صاحب‌منصبان ایرانی از او حرف‌شنوی دارند.

او به‌طور ضمنی اعتراف می‌کند که، از همان آغاز دیدار و آشنایی با رضاخان، او را به عنوان ناجی آینده کشور تلقی کرده و در دیدارهای متعدد در نقاط مختلف کشور، آموزشهای مورد نیاز این امر را به او می‌داده است:

... مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعله‌ور است و می‌تواند روزی ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقاتهای بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و طهران صورت گرفت... به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم.

از جمله موارد آموزشی که ایشان تصریح می‌کند به رضاخان می‌آموخت، جدایی دین از سیاست و ایجاد بدبینی نسبت به علمای دین بود. او پس از ترسیم چهره نامطلوبی از علمای دینی ایران می‌نویسد:

شاید برای خاطر تقویت و تسکین وجدان بود که رضاشاه از من می‌خواست که به دقت عواقب ایران برانداز نفوذ و مداخلات مؤبدان را در دربار ساسانیان برایش تعریف کنم.

وی همچنین می‌گوید:

یازده سال تمام را در میان عشایر و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیای ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه‌بندی ایلیخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و موبه‌موبه برای رضاشاه گفته‌ام.

درباره قرارداد ۱۹۱۹ پس از استعفای وثوق‌الدوله می‌نویسد:

نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سروسوورتی به اوضاع داده است؛ ولی آنچه را من به نایب‌السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پایبند [پایبست] ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود.

در صفحات پیشین درباره اوضاع ایران در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ ه.ش، شکست قرارداد، تعویض وثوق‌الدوله و مشیرالدوله و سپهدار رشتی، کودتای ۱۲۹۹، مواضع انگلیس در این موارد و ورود آیرن‌ساید به ایران و اهداف او مطالبی به اجمال بیان شد. اردشیرجی در وصیتنامه خود، ضمن اشاره به مسائل این دوره، می‌نویسد: «در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرن‌ساید و من آغاز گردید.»

سرانجام اردشیرجی، پس از اینکه بیش از سه سال با رضاخان ارتباط مستمر داشته و آموزشهای لازم را به او داده بود، درباره معرفی او به آیرن‌ساید چنین می‌نویسد:

من برای نظرات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قایل بودم و سرانجام او را به آیرن‌ساید معرفی کردم. آیرن‌ساید همان خصالی را در رضاخان می‌دید که من دیده بودم؛ و هر دو برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم.

